

# به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۹۶، فروردین ۱۴۰۳

خاطرات نوروزی زندانیان سیاسی  
فریبرز سنجری

توضیح پیام فدائی: آنچه در زیر می‌آید متن صحبت‌های رفیق فریبرز سنجری در گفتگو با تلویزیون "جنبش" تحت عنوان "نوروز در زندان" می‌باشد که در فروردین ۱۴۰۳ صورت گرفت و طی آن رفیق سنجری بخشی از خاطرات خود از چگونگی برگزاری مراسم نوروز توسط زندانیان در سیاهچال‌های ستمشاهی در سال‌های ۵۲ و ۵۷ در زندان‌های شیراز و اوین را نقل می‌کند.

**رفیق مجری برنامه: با دروذهای گرم نوروزی به بینندگان تلویزیون جنبش. با برنامه دیگری از نوروز در زندان در خدمتان هستیم و مهمان عزیز برنامه امروز ما جناب فریبرز سنجری می‌باشد که شش نوروز را در زمان شاه در زندان‌های شیراز و تهران سپری کرد.**  
**ضمن سلام و خوش آمد گویی به رفیق عزیزمون فریبرز سنجری و سپاس از اینکه دعوت برنامه تلویزیون جنبش را پذیرفتید.**

**رفیق سنجری:** من هم متقابلاً به شما و همه بینندگان عزیز این برنامه هم سلام می‌کنم و هم سال نو را بهشون تبریک می‌گویم و امیدوارم که در سال نو مبارزات مردم ما به جایی برسه که از این بختک جمهوری اسلامی که سال‌هاست ۴۵ ساله مردم ما را در درد ورنج و فقر و فلاکت قرار داده خلاص بشیم و آرزو می‌کنم که جامعه‌ای فارغ از استثمار و فقر و فلاکت برای مردم عزیز کشورمان.

من با توجه به اینکه قراره که در مورد برنامه‌های نوروز و عید در زندان‌های شاه \_ که من در زندان‌های شاه بودم در جمهوری اسلامی زندان نبودم \_ صحبت بشه من فکر می‌کنم لازمه که تأکید کنم که من در ۱۳ مرداد ۱۳۵۰ در یکی از خانه‌های چریک‌های فدایی خلق دستگیر شدم و تا ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷ که در اثر انقلاب مردم جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی که از زندان‌های شاه آزاد شدند، بودم که از زندان آزاد شدم. به طور طبیعی در این فاصله خب نوروزهای متفاوتی و شرایط زندان متفاوتی رو تجربه کردم.

برای همین هم اساساً مایلم روی این نکته تأکید کنم که همواره شرایط زندان انعکاسی از شرایط جامعه‌ای که اون زندان در آن قرار گرفته و بخصوص در مورد زندانیان سیاسی انعکاسی از فراز و فرودهایی جنبش انقلابی در اون کشور. برای همین هم ما مثلاً وقتی که بخواهیم به نوروز که قراره من راجع بهش صحبت کنم در سال ۵۲ در زندان عادل آباد شیراز باید متوجه باشیم که ما در شرایطی این عید را در عادل آباد شیراز برگزار کردیم که دو سال از آغاز جنبش مسلحانه می‌گذشت و این جنبش و اون فداکاری‌های رهروانش از جان گذشتگی‌های رهروانش به طور طبیعی فضای جامعه و بالطبع فضای زندان‌ها را تغییر داده بود و مثلاً برای نمونه یک فضای زندگی جمعی که ما بهش کمون می‌گفتیم در زندان‌ها به طور خیلی وسیع رایج شده بود.

اگر قبلاً زندانیان سیاسی در دسته‌های کوچک با هم زندگی می‌کردند و مسائل صنفی‌شون را پیش می‌بردند حالا یک کمون بزرگ تشکیل می‌شد از نیروهای جوان که با جنبش مسلحانه به زندان‌ها آورده شده بودند که عمدتاً هم بچه‌های سازمان فدایی و مجاهدین بودند. نه اینکه گروه‌های دیگه نبودند ولی بیشتر زندانی‌ها مال این دو جریان بودند.

به هر حال این توضیح را دادم و یک نکته دیگه‌ای هم که باید روش تأکید کنم که ما در سال ۵۲ در شرایطی که عید را برگزار می‌کردیم عید نوروز را، ما به چیزی حدود ۱۲۰ تا ۱۳۰ نفر زندانی در عادل آباد شیراز بود. عادل آباد شیراز هم یک زندان نوساز رژیم شاه بود که چند تا ساخته بود، یکی در وکیل آباد مشهد بود و یکی در عادل آباد شیراز که بر اساس همون طرح‌های زندان‌های آمریکا درست شده بود.

که میله میله بود و زندانی دیگه امکان پخت و پز نداشت مثلاً قبلاً در قصر یا در ارک کریم خان که من را به آنجا تبعید کرده بودند ما امکان پخت و پز داشتیم ولی دیگه نبود و آشپزخانه زندان غذا درست می‌کرد. حالا غذا که چه عرض کنم یک آشغالی را به اسم غذا به همه زندانی‌ها می‌دادند. همه زندانی‌ها هم می‌رفتند آنجا و غذا می‌خوردند و بعضی هم، چون این به اون خاطره بستگی داره توضیح اش را لازم می‌دانم که در این زندان‌های جدید مثلاً در عادل آباد شیراز ما در بند چهار عادل آباد شیراز بودیم که سه طبقه بود و طبقه پایین را به زندانیان سیاسی اختصاص داده بودند که یک چیزی حدود ۲۱ اتاق داشت که ۱۰ اتاق با دستشویی یک طرف و ۱۱ اتاق با حمام و سرویس‌های بهداشتی طرف دیگه. در نتیجه بین این اتاق‌ها یک راهرو خیلی طولانی بوجود می‌آمد. وقتی که قرار شد \_ یک نکته دیگه هم خوبه که باز من اضافه کنم در زندان‌ها در اون سال اصولاً بچه‌های فدایی و بچه‌های مجاهد یک نوع تشکیلات مخفی داخل زندان داشتند که در این تشکیلات‌ها هم خود سازی انجام می‌شد، مطالعات مختلف انجام می‌شد، بعضی جزوات ممنوعه را وارد زندان می‌کردند و بعد هم بچه‌هایی که مثلاً محکومیت‌های سبکتری هم داشتند به هر حال آموزش می‌دادند که اگر مایل بودند در زمان آزادی به این سازمان‌ها بپیوندند در نتیجه این موقعیت هم در زندان شیراز بود \_ و (همچنین) چون زندان براز جان را هم تعطیل کرده بودند \_ یک زندان تبعیدی بد آب و هوا بود \_ چون بچه‌ها شون را آورده بودند به زندان عادل آباد تعداد زندانی‌های ابدی و حبس‌های سنگین و اینا خیلی زیاد بود در این زندان.

توی این شرایط در بین بچه‌های فدایی یک بحثی پیش اومد که عید \_ سال ۵۱ تموم می‌شه و وارد سال ۵۲ می‌شیم \_ را که چگونه بگیریم. یک بحثی مطرح می‌شد که برخی‌ها معتقد بودند که این عید را باید برگزار کرد و برخی‌ها هم

می‌گفتند که نخیر ما نباید برگزار کنیم. ولی به هر حال در سیاسی برگزار کردن این عید همه متفق القول بودند. به همین خاطر هم چون ما کمون داشتیم این پیشنهاد از طریق کمون، چون کمون می‌بایست بچه‌ها را دور هم جمع کند و مراسم عید بگیرد. این پیشنهاد به مسئولین کمون داده شد و مسئولین کمون هم برای اینکه تصمیم گیری کند که عید چگونه باید باشد در دسته جات خیلی بزرگی زندانی‌ها را تقسیم کردند که هر دسته‌ای می‌نشست بحث می‌کرد که آیا عید را بگیریم و چه جوری بگیریم. فدایی‌ها تأکید داشتند بر اینکه عید باید گرفته شه و حتماً گرفته بشه و با شکوه هم گرفته بشه حتماً هم سیاسی باشه.

مجاهدین کلاً با عید نوروز زیاد چیزی ننوشتند بیشتر تولد پیغمبر اسلام را عید خودشون می‌دانستند ولی به هر حال در این بحث‌ها اومدند. و یک تفکری هم در زندان بود که معتقد بود با توجه با این همه شهیدی که ما در سال ۵۰ و ۵۱ در سطح جنبش دادیم اساساً برگزاری عید و نوروز و این‌ها را قبول نداشت و این شادی‌ها را قبول نداشت و ما هم، توضیح ما هم این بود اصولاً انقلاب هیچ تناقضی با زندگی نداره و اساساً زندگی جزء جدایی ناپذیر خود انقلابه. درسته که انقلاب جشن توده‌هاست و بلند می‌شوند و برای در هم ریزی اون نظم کهن ظالمانه. ولی مردم به زندگی خودشان ادامه میدن در حین انقلاب حتی یک لحظات خیلی باشکوهی از زندگی در این جریان انقلاب شکل گرفته می‌شه که واقعا همه را به تعجب وا می‌داره در نتیجه چیه، ما مخالف این نظر بودیم و معتقد بودیم این تفکر که معتقد که عید ما روزی بود که از ظلم و ستم خبری نباشه، گرچه اون روز روز بزرگی خواهد بود برای مردم ما اما تا امر انقلاب با توجه به شرایط جامعه ما یک امر طولانی است و نمی‌شه در این پروسه طولانی تا رسیدن به آن مقطع ما اساساً اعیاد ملی و شادی‌ها و اصولاً زندگی رو به فراموشی بسپاریم و به همین دلیل هم با اون نظر مخالفت می‌کردیم و این بحث‌ها رفت توی جمع که خب حالا عید را چه جوری بگیریم. در اون جلسه‌ای که ما بودیم، من یادمه که مهندس سحابی هم یکی از کسانی بود که در رابطه با مجاهدین بیشتر نزدیک بود، اون هم بود و چون فدایی‌ها می‌گفتند که عید را سیاسی بگیریم برگشت گفت: خب اگه می‌خواهید عید را سیاسی بگیرید باید هفت سین هم سیاسی باشه و بقیه همه خندیدن و گفتند مهندس سحابی هفت سین سیاسی دیگه چه صیغه‌ای است؟

گفت خوب مثلاً "سام هفت" را بگذاریم سر سفره هفت سین. حالا سام هفت اسم موشکی بود که در اون دوره مال شوروی که خیلی معروف بود، مثلاً در سرنگون کردن هواپیماها نمره خوب گرفته بود در جنگ و جنایت و همه خندیدن و این را بیشتر بعنوان یک نوع مخالفت با اون نظر برگزاری عید بصورت سیاسی تلقی کردند. که البته اون نظر پیش رفت اکثر و بیشتر زندانی‌ها با اون هم نوایی نشون دادند و در نتیجه مسئولین کمون تصمیم گرفتند که عید را سیاسی بگیرند. حالا این که می‌گویم عید را سیاسی بگیرند، خب در این فاصله مثلاً رفقای ترک، لر، مازندرانی این‌ها همه دور هم جمع می‌شدند و یکسری آهنگ‌ها و چیزهایی که توی فرهنگشون بود و جنبه‌های مترقی داشت رو انتخاب می‌کردند و اون را تمرین می‌کردند و برای اون شب سال عید را دور هم جمع می‌شیم. از اینطرف هم تصمیم گرفته شد که دو نفر هم سخنرانی کنند یکی جوان‌ترین فرد در زندان و یکی پیرترین فرد زندان.

ما در آن مقطع در زندان عادل آباد شیراز مثلاً آقای طاهر احمدزاده را داشتیم که پدر رفیق مسعود تنورسین و بنیانگذار چریک‌های فدایی خلق بود پدر مجید احمدزاده بود و کاک غنی بلوریان را داشتیم از رفقای کرد و از وابستگان به حزب دموکرات کردستان که سال‌ها بود که زندان بود.

آقای امین مؤید داشتیم و افسران حزب توده را داشتیم که در میان افسران حزب توده آقای عباس حجری بود که بعنوان مسن‌ترین فرد زندان شناخته شد و انتخاب شد و جوانترین فرد زندان هم فریبرز سنجری را انتخاب کردن که بنده باشم و اون موقع حدود ۲۰ سال سن داشتم البته الان به کمی بیشتر شده.

ولی موقعی که زمان تجمع برای عید شد مسئولین کمون در همون راهروئی که گفتم و توضیح دادم قبلاً که طولانی بود پتو انداختند و بعد روی پتوها هم سفره انداختند. میوه‌ها و شیرینی‌هایی که ملاقاتی‌ها آورده بودند اون‌ها را در یک بشقاب‌هایی در فواصلی در این سفره قرار دادند و همه زندانی‌ها دور این سفره نشستند. بعد از اینکه همه زندانی‌ها دور این سفره نشستند آقای عباس حجری بلند شد و سخنرانی خودش را شروع کرد که از پیروزی بهار بر زمستان صحبت کرد و تأکید بر استقامت و پایداری در زندان کرد که صحبت خوبی بود.

بعد هم نوبت من شد که من هم با توجه به رستاخیز سپاهکل و شروع رستاخیز سپاهکل و نقش راه گشاپانه‌اش در جنبش انقلابی مردم ایران صحبت کردم و سپس هم یاد همه مبارزینی را که برای رسیدن به آزادی جونشون را فدا کردن و بدست دژخیمان ساواک به شهادت رسیده بودند را گرامی داشتیم.

بعد از این برنامه‌های هنری شروع شد مثلاً ترک‌ها شعر می‌خواندند، مازندرانی‌ها می‌خواندند، بعد لرها می‌خواندند که همه دسته‌ها واقعاً تمرین کرده بودند، برای این روز مشخص و بعد هم در حین این آواز خوانی‌ها این‌ها یک برنامه تئاتر هم ما داشتیم. برنامه تئاترمون یک برنامه خیلی خنده‌داری بود که من اسامی که توی ذهنم مونده، رضا ستوده که در جمهوری اسلامی بشهادت رسید، سهراب معینی و مجید آقاجاری که از مهندسین پلی تکنیک تهران بود. اینها این سه نفرشون رو من در ذهنم مونده یک تئاتری را اجرا کردند که مضمون تئاتر این بود که گاف‌ها و بیسوادی ساواکی‌ها و مسئولین دادسرای ارتش رو با یک طنز خیلی گزنده‌ای به مسخره می‌گرفتند و به نمونه حالا توی ذهنم هست براتون بگم،

در یکی از همین پرونده‌ها دادستان ارتش کتاب پیگانه آلبرت کامو را بعنوان سندی بر ارتباط زندانی با پیگانه در دادگاه مطرح کرده بود. یعنی ببینید که چقدر مسخره است با کتابی که خود رژیم شاه اجازه چاپ بهش داده، بعنوان کتاب ممنوعه معرفی کرده. این نکات رو و یا حرف‌هایی که در بازجویی‌ها یا اون پرسش و پاسخ‌هایی که در دادسرای ارتش از زندانی می‌کردند پیش اومده بود. این‌ها را این بچه‌های ما جمع می‌کردند و خیلی زیبا باهانش این تئاتر را آوردن توی صحنه که خیلی با استقبال هم مواجه شد.

این درواقع نوروز خیلی استثنایی در تاریخ زندان‌های شاه بود که تقریباً تمام کسانی که این برنامه عید سیاسی را دیدند تقریباً همه از اون تعریف می‌کردند و از او بعنوان یک حرکت خیلی مثبت و خوب و بی‌نظیر ازش اسم می‌بردند. با توافق تقریباً همه هم برگزار شده بود و همه درش شرکت کرده بودند و تأثیر مثبتی هم در روحیات همه زندانی‌ها باقی گذاشت. این اون موردی بود که مایل بودم در رابطه با عید سال ۵۲ زندان عادل آباد شیراز بگم.

و یک اشاره‌ای هم می‌خوام بکنم به عید موقعی که سال ۵۶ می‌رفت به سال ۵۷ و ما در اوین بودیم بند ۲ اوین طبقه پایین مختص زندانیان چپ و با محکومیت‌های سنگین از سال‌ها پیش، این‌ها را آنجا جمع کرده بودند و به هر حال از بقیه

زندانی‌ها جداشون کرده بودند و اجازه ملاقات هم خیلی کم بهشون می‌دادن. در اون زندان من پیشنهاد دادم به رفقای مسئولین صنفی که بیایم یک سالاد الویه درست کنیم برای شب عید که زندانی‌ها یک چیز متفاوتی نسبت با روزهای قبل و شب‌های قبل بخورند.

اون مسئولین هم با هم صحبت کردند و توافق کردند. این هم اشاره کنم که اصولاً بند ۲ اوین یک چیزی حدود ۶ تا ۷ اتاق داشت اتاق اول و دوم کوچک بود و اون چهار و پنج اتاق بعدی بزرگ‌تر بود.

حالا هم بادی بکنیم از صفر خان قهرمانی که واقعاً یکی از سنبل‌های مقاومت در زندان‌های شاه بود. در اتاق اول صفر خان زندگی می‌کرد. بعد این اتاق‌ها باید این غذاها را اینجوری می‌آوردند دم میله‌ها و یکی دو تا از کسانی که مسئولین این کارها بودند از میون زندانی‌ها می‌رفتند غذاها را با چرخ می‌گرفتند و می‌آوردند و خود زندانی‌ها تقسیم می‌کردن توی اتاق‌ها و هر اتاقی هم سفره را در آن اتاق می‌چیدن و غذاشون را می‌خوردند و صبحانه شون را می‌خوردند. ما به مسئولین صنفی این پیشنهاد را که دادیم آنها رفتند و صحبت کردند و توافق کردن.

ما یک زندانی داشتیم به نام عبدالله مهری و این یک کارگری بود که با ساک دستگیر شده بود آدم خیلی مردمی بود و رابطه خیلی چیزی داشت با همین سربازهای که غذا می‌آوردن و به عبدالله مهری گفته شد برو توی برنامه غذایی ما یک کوکو سیب زمینی داشتیم، گفتیم برو و به این‌ها بگو ما کوکو نمی‌خواهیم سیب زمینی و تخم مرغ را بپزید و به ما بدید جداگانه که این رفت و آنها، از خدا خواسته چون کارشون کمتر می‌شد با این پیشنهاد موافقت کردند و ما از اون سیب زمینی‌ها و تخم مرغ‌ها اگه مثلاً به هر کس ۲ تا باید برسه یکی به آنها می‌دادیم و یکی را جمع کردیم و در اون جای کوچکی که داشتیم به نام انبار، بعد یک صبحانه‌ای داشتیم که کره و مربا بود و از کره‌ها هم نصف کردیم یعنی از سهم هر کس نصفشو نگه داشتیم\_ به همه گفته بودیم و همه هم توافق داشتند\_ و برنامه مرغ هم داشتیم که آن مرغ را هم نصف کردیم و نصف مرغ را نگه داشتیم از این چیزها خلاصه اون مواد اصلی سالاد الویه را تهیه کردیم.

خاصیت این کار هم این بود که تقریباً خیلی‌ها را تویش دخیل کرده بودیم. یعنی یک کار جمعی بود، اینجوری نبود که یک نفر برای صد نفر غذا درست کنه همه کمک می‌کردند، هر کسی یک جای کار را می‌گرفت. یه چیزهایی هم که اصلاً نداشتیم اگه می‌شد از طریق ملاقاتی که محدود بود و اگه می‌شد از اون طریق هم یک چیزهایی را تهیه می‌کردیم.

مثلاً حتماً بهتر از من می‌دونید که برای تهیه سالاد الویه سس مایونز لازم بود، ما با ماست و زرده تخم مرغ، ما یه چیزی درست کردیم شد، اسمش شد مایونز.

بالاخره همه این‌ها را با کمک تعدادی بچه‌ها با هم قاطی کردیم و شام شب عید را در اون موقعیت همه زندانی‌ها سالاد الویه خوردند که همه هم خوششان آمده بود. البته هنوز فضای زندان اونجور که بعداً خیلی باز شد، هنوز اینجوری نبود با اینکه داشت وارد سال ۵۷ می‌شدیم و انقلاب داشت یواش یواش در سطح جامعه اوج می‌گرفت ولی هنوز اوین فرق داشت. هنوز ساواک مقررات سخت شو عوض نکرده بود تا اون جایی که من البته خاطر هست، اینه که ما با این چیز یک برنامه‌های محدود و یا مختصر هنری هم اجرا شد\_ نه خیلی زیاد مثلاً مثل زندان عادل آباد شیراز\_ ولی اجرا شد. و این هم عید اون سال بود که درواقع ما زندانیان سیاسی با برگزاری این عید درواقع لبیک می‌گفتیم و به استقبال انقلابی می‌رفتیم که داشت بنیان نظام شاهنشاهی را از بین می‌برد و مردم را از شر یک دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهرآمیز خلاص می‌کرد.

حالا متأسفانه بعد شرایط طوری پیش رفت که یکی بدتر از بقیه هم اومد که بر مردم تحمیل شد. ولی به هر حال در اون شرایط این عید هم برگزار شد که با استقبال همه مواجه شد.

این دو تا خاطره یعنی یکی عید سال ۵۲ در زندان شیراز و یکی هم عید سال ۵۷ در زندان اوین، من توی حافظه خودم در عید و نوروز در زندان داشتم که براتون گفتم و با این تأکید که به امید واقعاً اون روزی که مردم ما در شرایطی به استقبال نوروز برونند که دیگه از زندان و شکنجه و اعدام خبری نباشه.

یکبار دیگه به همه بینندگان سال نو جدید رو تبریک می‌گم و آرزوی چنین روزی را دارم برای همتون. شاد و پیروز باشید.

**رفیق مجری برنامه: ممنون رفیق فریبرز عزیز و گرامی از اینکه دعوت برنامه تلویزیون جنسش را پذیرفتید.**

**رفیق سنجری: سپاسگزارم.**